هو العلیم

سلوک سریع، چگونه از تعلقات درونی رها شویم؟
مراقبت از افکار و پذیرش خطا بدون توجیه

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸ - مجلس چهارم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم مُحَمّدٍ
و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العُقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأنّکَ أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأنّکَ يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكَمُ الحاكِمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ.

حال و کیفیت و وضع ما در ارتباط با مخالفت با اوامر پروردگار

در این فقره امام سجاد علیه‌السّلام به حال و کیفیت و وضع ما در ارتباط با مخالفت با اوامر پروردگار و به‌دنبال امیال نفسانی رفتن و مرتکب خطا و لغزش شدن حضرت می‌پردازند و می‌فرمایند که این خطا و گناه و لغزش‌هایی که از ما سر می‌زند، اگر ترس از عقوبت تو را داشتیم هیچ‌گاه به‌دنبال این مسائل نمی‌رفتیم. واقعاً عجیب است انسان وقتی که بداند مانع و حاجبی برای رفتار و کردار او وجود دارد یا ندارد، خیلی فرق می‌کند. انسان بداند که کاری را که انجام می‌دهد در مرآی و منظر قرار می‌گیرد یا نمی‌گیرد، صد و هشتاد درجه تفاوت دارد. من بدانم این عملی را که انجام می‌دهم ناظری مواظب این عمل است و اشراف بر این عمل دارد یااینکه نه ندارد و کسی اینجا نیست، [خیلی فرق می‌کند]. من بدانم وقتی که صحبتی که می‌کنم یک دوربین یا یک ضبط تصویر و صدای ما را ضبط می‌کند ـ مثل اینکه الآن دارد ضبط می‌کند ـ یا نه، من هر چیزی را نمی‌گویم ولو در دلم خیلی چیزها باشد! چون می‌بینم این دوتا دوربین رقیب و عتیدی را که این رفقا بر ما گمارده‌اند خیلی طبعاً دست و بال را برای خیلی مسائل می‌بندد! حالا اینجا دوتا است، بقیه‌اش را هم نمی‌دانم! مواظب هستم هر چیزی را نگویم و هر حرف و سخنی را نزنم، این یک چیز طبیعی است. درحالی‌که اگر این دوتا نبودند و امثال اینها! شاید شیطان وسوسه می‌کرد یا غیر شیطان...، حالا حتماً گردن شیطان نگذاریم، خودمان! هر کاری می‌کنیم می‌گوییم که شیطان ما را گول زد! شیطان می‌گوید که تو خودت کردی چرا من بیچاره را این وسط [خراب می‌کنی]؟!

حرکت ما جلوتر از شیطان

ما می‌خواهیم فرار کنیم و گناه را گردن نگیریم، می‌گوییم که حاج آقا ببخشید این شیطان ما را گول زد! نه آقاجان اصلاً شیطان هم شما را گول نزد، اصلاً کاری به تو ندارد که بیاید گولت بزند یا نزند! شیطان سراغ کسان دیگر می‌رود، ما خودمان جلوتر از شیطان می‌رویم و او به‌دنبال ما می‌آید! ماشاءالله چیزهایی که به عقل ما می‌رسد به عقل شیطان هم نمی‌رسد! این چیزهایی که ما می‌بینیم و می‌شنویم و یعنی چیزهایی که به نظرمان می‌رسد، شیطان می‌گوید که ما باید بیاییم درس بخوانیم و درس یاد بگیریم! آن موقعی که ما این مأموریت اغواء خلایق را به عهده گرفتیم، اصلاً یک همچنین چیزهایی در ذهن ما نبود! چطور می‌دانستیم در آخرالزمان یک همچنین افراد و کسانی می‌آیند که اصلاً به ذهن و فهم ما نمی‌رسید! پناه بر خدا، چیزهای عجیبِ عجیب! از عجیب هم یک قدری آن‌طرف‌تر! اصلاً کجا اینها به نظر و به ذهن ما می‌رسید؟!

ما مدام گردن شیطان می‌اندازیم و می‌گوییم که شیطان ما را گول زد! شیطان وسوسه کرد! نه آقا خودمان دلمان می‌خواهد به‌دنبال می‌رویم و هزاری هم شیطان بایستد و... [فایده ندارد]! وقتی یک دوربین در اینجا دارد عکس من را می‌گیرد مدام شیطان می‌گوید که این را بگو! می‌گویم که برو پی کارت می‌خواهی کار دست ما بدهی؟! می‌خواهی ما را گیر بیندازی؟! تو خیال کردی من گول [می‌خورم] و فریفتهٔ وسوسه‌های تو می‌شوم؟! می‌گوید که این‌قدری که از یک دوربین می‌ترسی، حداقل برو یک مقدار از خدا بترس! می‌گویم که نه این خطر دارد، خدا که خطر ندارد! خدا خودش به فرمایش

امام سجاد علیه‌السّلام «خَیرُ السّاتِرین» است. این را می‌دانیم ولی این دوربین که «خَیرُ السّاتِرین» نیست. این دوربین قشنگ فیلم می‌گیرد؛ قشنگ صحبت، کلمات، عبارات و همه را می‌گیرد و در خودش نگه می‌دارد و حالا الحمدلله امروزه در همان وقت هم در همه جای دنیا پخش می‌کند، حالا بیا این را درست کن! لااقل در خودش نگه نمی‌دارد که حالا این باشد نه، همین آن که صحبت می‌کنی الآن همهٔ دوستان این‌طرف و آن‌طرف در دنیا دارند این مطالب را می‌شنوند! این است دیگر، چه‌کار کنیم؟!

این چه‌کار می‌کند؟! جلوی آدم را می‌گیرد. پس این شیطان نیست که این‌طرف و آن‌طرف می‌آید، این خودمان هستیم و نفس خود ماست که نسبت به مسائل در مواقف مختلف عکس‌العمل مختلف و متفاوت نشان می‌دهد. جایی که ببیند گیر می‌افتد عقب می‌کشد و می‌ایستد، توقف می‌کند، حرکت نمی‌کند و احتیاط می‌کند! جایی که ببیند یک روزنه باز می‌شود و یک قدم جلو می‌گذارد و می‌بیند کسی نیست و کسی نگاه نمی‌کند و دوربینی نیست که او را ببیند، [راحت کار خودش را انجام می‌دهد]!

حالا دیگر همه‌جا دوربین است؛ در راه برود و در خیابان هرچه اتفاق بیفتد صحنه هست و نشان می‌دهد! اینها همه آثار ظهور خدا است؛ همین دوربین‌ها و همین چیزها، خدا می‌گوید که تو به این دوربین‌ها نگاه می‌کنی اما به نظارت، به اشراف، به سیطره و هیمنهٔ من نگاه و توجه نمی‌کنی؟! چقدر پایین هستی! چقدر خودت را پایین آورده‌ای! چقدر خودت را اسیر و محکوم سلسلهٔ علل و عوامل ظاهری و مادی و دنیا قرار داده‌ای؟!

﴿لَّقَدۡ كُنتَ فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا فَكَشَفۡنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلۡيَوۡمَ حَدِيدٞ﴾ در این دنیا خودت را به غفلت می‌زدی و خیال می‌کردی این کاری که انجام می‌دهی و این سخنی که می‌گویی و این روشی که انجام می‌دهی از دیدگان ما پنهان است. تو نمی‌دانستی که در همان حالی که این عمل را انجام می‌دهی، این حرف را می‌زنی، این فکر را می‌کنی و این خطور را بر نفست وارد می‌کنی، همان موقع وقت سقوط تو بوده و وقت حضیض تو بوده و وقتی بوده است که تو از صعود و از رَحمات و برکات ما محروم شدی. حالا به اینجا آمدی و ما پرده را کنار زدیم و یک نگاه به خودت می‌کنی و تمام حرکات و سکنات و افکارت ـ نه‌اینکه به طور فیلم و عکس و تصویر ـ از جلویت می‌گذرد.

آخرت حقیقت اعمال نمایش داده می‌شود نه فیلم آن

این دوربین وقتی که انسان را ضبط می‌کند و انسان بخواهد دوباره یک نگاهی بکند، فیلم را از اول می‌آورد و نگاه می‌کند که این حرف را زده و این مطلب را گفته تا یک ساعتی به اینجا رسیده است و قشنگ هم همهٔ مطالب هست، محفوظ و درست است. نه! در آن دنیا فیلم تماشا نمی‌کنی، صورت تماشا نمی‌کنی، عکس تماشا نمی‌کنی و خودت را می‌بینی. شما الآن چطور دارید خودتان را می‌بینید و احساس می‌کنید؟ شما خودتان اینجا نشسته‌اید یا عکس و تصویرتان؟ خودتان الآن در اینجا نشسته‌اید. سمت راستتان فلان رفیق نشسته و سمت چپ‌تان فلان رفیق نشسته است، به شکل حقیقی و به شکل واقعی، خودِ وجود خود را نه صورت، عکس، فیلم، تصور و خیال، به حضور و به وجود ذهنی و به علم حضوری ـ نه به علم حصولی ـ که نفس حضور معلوم پیش عالم است، به این علم و به این ادراک الآن خودتان را در اینجا و در این مجلس احساس می‌کنید، هم می‌بینید و هم احساس می‌کنید.

عدم توانایی بر انکار در قیامت

در روز قیامت همین احساسی که الآن دارید برای شما حاصل می‌شود، در شب یکشنبه ساعت یازده و ده دقیقه در فلان مجلس در قم حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها نشسته‌ایم و احساس یک همچنین مسئله‌ای را داریم، در روز قیامت همین حالت را احساس می‌کنید.

﴿فَبَصَرُكَ ٱلۡيَوۡمَ حَدِيدٞ﴾! آنجا دیگر نمی‌توانی بگویی که خدایا برای من پرونده درست کردی! اینجا [من‌باب‌مثال] می‌توانیم بگوییم که ممکن است یکی بگوید که آقا پرونده برای من درست کردی! آقا من

که این کارها را نکردم! من که این حرف‌ها را نزدم! می‌توانید. ولی وقتی شما خودتان را ببینید و احساس بکنید نسبت به افعال و نسبت به کردار و نسبت به خطورهایی که در ذهن شما پیدا می‌شود، دیگر می‌خواهید چه چیزی را انکار کنید؟! مگر شما الآن می‌توانید وجود خودتان را انکار کنید؟! اینکه نه آقا من الآن اینجا نیستم! من در منزل هستم! شما چشمت اشتباه می‌بیند! می‌گویم که آقا جلوی من نشسته‌ای دیگر، دارم تو را می‌بینم این کجا اشتباه است؟! همین حالت در قیامت هست.

آن‌وقت آنجا ما می‌فهمیم چه کلاهی بر سرمان رفته است، ﴿لَّقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ﴾ یعنی این، غافل بودی از اینکه دارد چه کلاهی به سرت می‌رود! خیال کردی حالا که دوربین نمی‌بیند پس مشکلی نیست. بندهٔ خدا! ای مسکین، بدتر از دوربین دارد تو را می‌بیند. حالا اصلاً نبیند، خودت چه؟! آن نفست چه؟! آن حالت تَهیّؤ و قوه‌ای که خداوند قرار داده و استعدادی که قرار داده که آن استعداد را به فعلیت برسانی، آن دیگر به دوربین و اینها کاری ندارد و آن دیگر به ملائکهٔ راست و ملائکهٔ چپ کاری ندارد. حالا گیرم بر اینکه ملائکه‌ای نباشند و مطالب را ننویسند مطلب که جایی نمی‌رود، مسئله که عوض نمی‌شود. آن عمل خلافی که من انجام می‌دهم باعث شد که از آن فعلیت ساقط شدم، تمام شد. حالا بعد برای وقت بعد یک فصل دیگری و فایل دیگری و صفحه دیگری باز می‌شود ولی در این مرحله جا ماندم، این امتحان را ندادم و این امتحان را رد شدم.

ازبین رفتن استعدادات با انجام گناهان

علت اینکه بزرگان از اهل معرفت همیشه شاگردان خود را به مراقبه توصیه می‌کردند برای این است. خدا می‌بخشد و خدا أرحَمُ الرّاحمین و سَتارُ العُیوب است، بله می‌بخشد اما آن استعدادی که از تو فوت شده است، آن را دیگر از کجا می‌شود به‌دست بیاوری؟! آن که دیگر برنمی‌گردد! سهمیه‌ای که برای امشب بود، آن سهمیه ازبین رفت! فردا روز یکشنبه سهمیهٔ خودش را دارد و فردا شب، شب دوشنبه سهمیهٔ خودش را دارد، سهمیهٔ امشب رفت لذا می‌گفتند که سالک باید همیشه در حال مراقبه باشد. مراقبه یعنی همین، مراقبه یعنی مواظب باشد فعل او، گفتار او، افکار او، تصورات و خطورات ذهنیهٔ او موجب حضیض او و ازبین رفتن آن استعداد نشود که به‌واسطهٔ این قضیه سلب توفیق نسبت به مسائل دیگر خواهد شد.

فرض کنید که قرار است در ساعت یازده و نیم یک فیض و یک رحمت و یک رأفتی از ناحیهٔ پروردگار برسد و شما ساعت یازده و ربع شروع می‌کنید نسبت به یک مسئله، سوءظنی در ذهن خودتان ایجاد می‌کنید، خطور شیطانی در ذهن خود وارد می‌کنید، خلاف رضای خدا را در ذهن می‌آورید و فلان گناه را در ذهن خود ترسیم می‌کنید که فردا این عمل را انجام بدهم! حالا عمل، عمل خلاف است گرچه هنوز انجام نشده است ولی همین‌که شما این فکر را کردید آن یازده و نیمی پرید! تمام شد و دیگر نمی‌آید. این باعث می‌شود آن چیزی که باید بیاید، می‌آید تا بالا می‌ایستد و می‌رود به یکی دیگر می‌خورد! مسائل خیلی زیاد است.

یک دفعه در یک مجلسی بودیم و یکی از دوستانی که به رحمت خدا رفته است و خیلی هم با ما مأنوس بود ـ بسیار بسیار مأنوس بود، خدا او را رحمت کند ـ نقل می‌کرد. البته خب من هم در آن مجلس بودم ولی خب ما که چیزی سرمان نمی‌شد و چیزی نمی‌دانستیم. می‌گفت که در فلان موقع از دعایی که خوانده می‌شد ـ مثل اینکه دعای جوشنی بود ـ یک‌مرتبه احساس کردم یک رحمتی از جانب پروردگار آمد و همهٔ این مجلس را گرفت و فقط یک نفر را نگرفت! آن یک نفر در آن موقع دارای حالت خوبی نبود و در ذهنش و در نفسش نسبت به رفیق دیگر حالت خوبی نداشت و کدورتی بود و تقصیر هم تقصیر این فرد بود.

هر چیزی حساب دارد، این نیست که وقتی یک بارانی بیاید ـ تازه حالا باران هم حساب دارد ـ یک‌دفعه هرچه هست را [دربر بگیرد] نه! وقتی می‌آید آن ظرفی که قابلیت برای درک و تلقی این را

دارد، همان‌جا می‌آید و آن ظرفی که قابلیت ندارد اصلاً واژگون است. آن ظرف‌هایی که به این قسم طبیعی [هستند]، آب می‌آید در آن قرار می‌گیرد ولی وقتی ظرف برعکس باشد باران کجا بیاید؟! می‌آید این‌طرف و آن‌طرف می‌ریزد.

حضور شیطان در همه‌جا حتی در اماکن مقدسه

می‌گوید که آن رحمت آمد به همه خورد و فقط به فلان شخص نخورد. حالا فرض کنید که در آن مجلس ولیّ خدا هم هست خب باشد، مگر قرار است هرجا ولیّ خدا باشد همهٔ معادلات به‌هم بخورد؟! نه‌خیر، همه چیز سر جایش است. در همین حرم ائمه علیهم‌السّلام مگر عمل خلاف واقع نمی‌شود؟! مگر در همین حرم‌ها سرقت واقع نمی‌شود؟! بنده خودم در حرم موسی بن جعفر علیهماالسّلام بودم که کیفم را زدند، ـ البته ما گفتیم که هر کسی برده، برده است و حلال است ـ در حرم موسی بن جعفر و امام جواد علیهماالسّلام! خب إن‌شاءالله که خیر است. ولی این دلیل نیست که حالا چون اینجا حرم دو ولیّ الهی هست بنابراین در آنجا شیطان راه ندارد نه، همان‌جا هم شیطان می‌آید و حالا این یک مسئله است. مسائل دیگر [هم هست]؛ حالا هر کسی فرض کنید که به حرم امام رضا علیه‌السّلام رفت در آنجا همان موقع همهٔ افکارش پاک می‌شود؟! همهٔ خیالاتش پاک می‌شود؟! نه، آنجا هم هست. صورتش به حرم است ولی سیرتش در جای دیگر است! صورتش رو به گنبد است ولی حالش در أسفَلُ سافِلین و در قعر جهنم است، قعر جهنم! نه روی جهنم.

تعریف مراقبه

هر چیزی حساب دارد و باید همین‌طور باشد وگرنه هر کسی می‌آید و به اینجا می‌رود، معروف است می‌گویند که در وادی‌السلام هر کسی دفن بشود عذاب قبر از او برداشته می‌شود،[1] طرف همه کار می‌کرد بعد می‌گفت که من را در وادی‌السلام دفن کنید! نه‌خیر آنجا حساب است، می‌آیند ارواح را در جای دیگر می‌برند، مؤمنین را در هر جا باشد به آنجا می‌آورند و بدها را می‌برند. خلاصه حساب، حساب است! این دنیا دنیایی است که انسان باید یک قدری بیشتر به آن فکر کند و به این آمد و رفت‌ها بیشتر فکر کند. این حالت، حالتی است که انسان باید مراقب باشد، مراقبه یعنی همین! یعنی انسان در یک وضعیتی باشد که در آن وضعیت و در آن حال در مسیر جلب فیوضات و استفاضهٔ از انوار قرار بگیرد.

یک وقتی یک از دوستان راجع به یک شخص دیگری می‌گفت که یک‌مرتبه احساس کرده بود چهره‌اش خیلی مشوش و تیره شده و از حالت عادی خارج شده است، وقتی که بعد او را مشاهده می‌کند می‌گوید که فلانی حالت چطور است؟! بعد خود او هم جویا و مستبصر و متوجه می‌شود، دقیق در همان موقع فقط در عرض چند ثانیه خطورات شیطانی برای او پیدا شده بوده است، همان چند ثانیه! چون اتصال برقرار است ـ ظروف مرتبطه از هم متأثر می‌شوند ـ او حالش بد می‌شود و متوجه می‌شود که عجب او این‌طور شده است و او می‌رود و توبه می‌کند که طبعاً تغییر پیدا می‌کند. یعنی در عرض چند ثانیه مسئله به این کیفیت است و این عکس‌العملی است که به‌وجود می‌آورد. اینها مسائل واقعی است و شوخی نیست. ما در این دنیا می‌آییم و عمر را به هر کیفیتی می‌گذرانیم و از آن‌طرف غافل هستیم.

توضیح روایت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در مورد دلیل علاقه به صبیان

آن شب یک روایتی از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم خواندیم بعد یک‌دفعه من متوجه شدم که

---

[1] . *إرشاد القلوب*، ج ۲، ص ۳۵۱.

روایت را نیمه‌تمام گذاشتم. پیغمبر فرمودند: «إنّی أحِبُّ منَ الصِّبیان خَمسَة.»[1] عرض شد یکی اینکه فرمودند: «یَبکون؛ اینها گریه می‌کنند» و گریهٔ خودش موجب رحمت است و یکی «بالتُّرابِ یَلعبون»، قبلش این است: «یَصنَعون و یَخربون؛ یک چیز را درست می‌کنند و بعد هم می‌زنند خراب می‌کنند.» یک ساعت با چوب و خاک و گِل و این چیزها خانه می‌سازند و وقتی خانه را ساختند یک لگد زیرش می‌زنند و دوباره همه را روی زمین می‌ریزند! پیغمبر می‌گوید که من از کار اینها خیلی خوشم می‌آید. یعنی تعلق ندارند، حالا که اینها را ساختند حالا این را نگه داریم و مواظبش باشیم که کسی نیاید خراب کند، نه! سر خودشان را به این چیزها گرم می‌کنند و بعد می‌زنند و خراب می‌کنند یعنی نمی‌خواهند اثری را از خودشان بگذارند و تعلقی برای خودشان بگذارند! بدون تعلق این عمل را انجام می‌دهند و همراه با انجام دادن و این صناعت، دل خود را در آنجا گرو نمی‌گذارند که دل در اینجا گرو باشد! گرو بودن دل خیلی بد است، اینکه انسان دلش گرو باشد! [مثلاً] گرو فرش باشد؛ یک وقتی یک فرش می‌خری و فرض کنید که یک‌دفعه یک جای فرش می‌سوزد و او هم قلبش درد می‌گیرد و می‌افتد! [می‌گوید که] چقدر از ارزش این فرش افتاد! حالا سوخت که سوخت تو چرا می‌سوزی؟! اینکه حالا چیز مهمی نبوده است. ولی او که رفته و این فرش را خریده، دلش را هم در آن فرش جا گذاشته است و این غلط است! انسان نباید دلش را در جایی گرو بگذارد. فرشی را می‌خرد خب باید بخرد، به‌طور عادی و وضع و استفاده باید بگیرد و بعد هم باید محافظت و مواظبت بکند همهٔ اینها به‌جای خود، حتی اگر کوتاهی هم بکند مسئول است چون بالأخره فرش هم یک نعمت خداست و باید آن را حفظ کرد اما حالا فرض کنید که یک بچه‌ای با یک آتشی چیزی، حالا هرچه، آن را سوزاند و سوخت یااینکه فرض کنید که خسارتی وارد شد، حالا این یک‌دفعه ناراحت بشود که چرا این این‌طور شد؟! چرا آن‌طور شد؟! معلوم می‌شود که این دل را اینجا گرو گذاشته است، دل نباید اینجا باشد و باید جای دیگر گذاشته شود نه در فرش! این پشم است و پلاستیک است، ما که پلاستیک نیستیم، ما که پشم نیستیم، ما که کرک و کتان نیستیم.

بچه‌ها این‌طور نیستند، بچه‌ها تازه وقتی چیزی می‌سوزد شروع می‌کنند خندیدن و دست هم می‌زنند! به‌به دارد می‌سوزد! حالا بابا و ننه در سرشان می‌زنند و او هِر هِر دارد می‌خندد. چرا؟! چون تعلق ندارد! او دلش را اینجا گرو نگذاشته است یعنی در واقع دلی ندارد که بخواهد گرو بگذارد، صاف است. می‌گوید که بی‌خیال! حالا بگذار آنها در سرشان بزنند به من چه؟! من کاری نکردم و تازه قشنگ هم هست و آتش هم دارد بالا می‌رود و خیلی هم زیبا هست!

علت تعلق بچه‌ها به خاک‌بازی

«یَصنَعون وَ یَخرَبون؛ می‌سازند و بعد هم خراب می‌کنند» این است یعنی انسان باید به اینجاها برسد. دیگر فرمودند: «وَ بِالتُّراب یَلعبون؛ با خاک بازی می‌کنند.» خاک را دوست دارند، خاک بی‌تعیّن‌ترین چیزی است که ما در این دنیا سراغ داریم. شما هر چیزی در اینجا مشاهده می‌کنید یک تعیّن و نمادی برای خودش دارد و یک حسابی دارد، فرش را نگاه بکنید یک قیمتی دارد، بافتند و نمی‌دانم نقش و نگار و از این چیزها [زدند]. سنگ را نگاه بکنید، چقدر سنگ سفید و تمیزی است، از معدن آوردند و تراشیدند و چه‌کار کردند، گچ [هم همین‌طور]. حالا مسائل دیگر و هرچه از تعینات در این دنیا است [این‌طور است]. ولی اصلاً وقتی انسان به خاک نگاه می‌کند دیگر پست‌تر از خاک چیزی در ذهنش نمی‌آید! هیچ تعیّنی برای خودش ندارد و هیچ چیزی که موجب بشود خود را از دیگران ممتاز و برتر بشمارد خاک آن را ندارد؛ نه زیبایی دارد و نه بویی دارد و نه خصوصیتی دارد که انسان بخواهد به آن توجه کند! وقتی که این بچه‌ها را نگاه می‌کنید می‌بینید که با خاک بازی می‌کنند چرا؟

---

[1]. *زهر الربیع*، ص ۳۸۳؛ *روح مجرد*، ص ۵۹۷.

چون همان جنبهٔ بی‌تعیّنی، همان جنبهٔ بی‌رنگی، همان جنبهٔ بدون قالب، بدون خصوصیت، امتیاز و افتراقی که اطفال در نفس خودشان دارند، همان اقتضا می‌کند که سراغ آن چیزی بیایند که این‌هم این خصوصیت را دارد و با آن بازی کنند، با آن ور بروند، با آن خودشان را مشغول کنند و یک حالت انس و ربط بین خود و خاک برقرار کنند.

یعنی در واقع مسئله این نیست که فقط این خاک، خاک است، مسئله این است که همان جنبهٔ معنوی و روحانیت خاک است که با نفس بچه ارتباط برقرار می‌کند و باعث می‌شود که او دائماً با خاک بازی کند. به‌جای اینکه برود با پلاستیک و آهن و... [بازی کند]، با خاک بازی می‌کند و این جنبه جنبه‌ای است که آن حالت بساطت و صرافت آنها را حفظ می‌کند و نگه می‌دارد و طبعاً این یک مسئله‌ای است که قابل توجه است.

مطلب دیگر اینکه فرمودند: «وَ مِن غَیر حِقدٍ یَتَخاصمون»، چهارم اینکه بدون اینکه حقد و کینه‌ای داشته باشند در سر همدیگر می‌زنند. [می‌گویند که] برای چه دعوا می‌کنی؟! [می‌گوید که] هیچی! هم بیخود دعوا شروع می‌کنند و هم بیخود دعوا را پایان می‌دهند و ختم می‌کنند و آشتی می‌کنند و دوباره [دعوا می‌کنند]. نه دعوایشان روی حساب است و نه آشتی‌شان روی حساب است، هیچ‌کدام. کینه ندارند که براساس آن کینه بخواهند روابط خودشان را تنظیم کنند! هرچه بر سر ما می‌آید از همین حقد و کینه می‌آید.

دعوا سر یک چیز عادی است و این می‌گوید آن را بده و آن نمی‌دهد و یک‌دفعه به همدیگر می‌پرند و بعد یک مقدار می‌گذرد می‌بینند نه به همدیگر نیاز دارند می‌گوید که حالا بیا با همدیگر آشتی کنیم. می‌گوید که خیلی خب بیا تمام شد، انگارنه‌انگار! به اینکه او پنج دقیقه قبل من را زد برنمی‌گردد؛ او یک ساعت قبل من را زد و او دیروز این را از من گرفت! دارد به حال نگاه می‌کند و به وضعیت فعلی نگاه می‌کند. با وضعیت و حال فعلی با رفیقش ارتباط برقرار می‌کند نه براساس استصحاب مسائل گذشته و آن مطالبی که قبلاً اتفاق افتاده است؛ پارسال او این کار را کرد و شش ماه قبل این کار را کرد و دیروز این کار را کرد. بین فقیر و بین ثروتمند هم برایشان فرق نمی‌کند، حالا این رفیقش که دارد می‌آید با او بازی می‌کند این خانواده‌اش چه خانواده‌ای هست؛ خانواده‌اش اهل علم است و خانواده‌اش کاسب است و خانواده‌اش فقیر است، هیچ برایش تفاوت نمی‌کند فقط خودش و صرف الوجود او مورد نظر است و این چقدر صفت مهمی است و ما چقدر از این مسئله [دوریم]! ما واقعاً چقدر در این مسائل گیر هستیم و چقدر کار دارد که از این حرف‌ها بگذریم، خیلی کار دارد خیال نکنید مسئله به همین راحتی و آسانی است.

می‌گویند که فلان شخص به منزل فلانی آمده بود و چقدر این شخص متواضع است! بااینکه این شخص مهمی نبود، این شخص او را مورد احترام قرار می‌دهد. مثلاً کسی به او توجه نمی‌کرد ولی این شخص از حال او سؤال می‌کند و احوالش را می‌پرسد و... و این حکایت از تواضع آن شخص می‌کند.

یکی از دوستان برای من نقل می‌کرد که جایی رفته بوده است و از آن شخص خیلی تعریف می‌کرد که او به حرف‌های من توجه می‌کرد و چه و چه و این حرف‌ها و مثلاً این تواضع ایشان را نشان می‌دهد. گفتم که نه جان من، تواضع به این نمی‌گویند. تواضع به این می‌گویند که اگر او با فردی که هم طراز خودش بود و مانند خودش بود، همین کاری که با تو انجام می‌داد با او انجام داد آن‌وقت می‌توانیم بگوییم که این نسبت به مسائل نفس [روی خودش کار کرده است] ولی اینکه بیاید با تو یک همچنین رفتاری کند، [نشانهٔ تواضع نیست]! تازه خیلی‌ها هستند که خیلی هم خوششان می‌آید، مثلاً می‌گوید که من اهل علم و فلان هستم و این شخص عادی است. اولاً هم نفسش خوشش می‌آید و هم دیگران تعریفش را می‌کنند ـ همان‌طور که خودش گفت و تعریف آن را داد ـ و می‌گویند که چقدر این آدم متواضعی است و...، اینکه هنر نیست. حالا دیگر بگذریم، خواستیم یک چیزی بگوییم و دیدیم که طبق معمول...!

لزوم عبرت گرفتن از حوادث و جریانات مختلف

خدا به داد آدم برسد وقتی که بیایند یک‌به‌یک کارهای انسان را زیر ذره‌بین بگذارند! آن‌وقت معلوم می‌شود چه کسی تواضع دارد و چه کسی سر تا پا در منجلابِ از حقدها، کینه‌ها، نفسانیات و دنیا است درعین‌حال با چهره‌ای آراسته و ظاهری فریبنده برای اشخاص است. اینجا است که برای تشخیص، دیگر انسان به این چشم نمی‌تواند اعتماد کند، آن یک چشم دیگر می‌خواهد و وقتی آن چشم باطن بیاید و بعضی چیزها را بگوید آن‌وقت انسان می‌گوید که عجب! اصلاً آقا مگر می‌شود؟! چرا؟! چون ما فقط با همین چشم داریم قضاوت می‌کنیم این چشم که برای قضاوت کردن نیست ولی ما داریم با آن قضاوت می‌کنیم! این چشم فقط برای دیدن است، چیز دیگر باید قضاوت کند! ما قضاوت و فکر و همه چیز را آورده‌ایم و در این چشم گذاشته‌ایم؛ همین عنبیه، صلبیه، زجاجیه، مردمک و قرنیه! همه را در این گذاشته‌ایم، آن یک چشم دیگر می‌خواهد؛ آن چشم دیگری که نمی‌تواند آنچه را که می‌فهمد بیاید برای من و شما بگوید! چرا؟! برای شما قابل قبول نیست، اگر بیاید بگوید که نه! چه می‌گویید؟! این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟! این مطالب چیست که می‌گویید؟! این، این است و این، آن است و این خصوصیات و مسائل را دارد!

«وَ مِن غَیرِ حِقدٍ یَتخاصمون؛ بدون کینه باهم دعوا می‌کنند، کینه‌ای ندارند.» اگر ما یک مقداری روی این مطالب فکر می‌کردیم [وضعیت طور دیگری بود.] یعنی خدا با این مسائلی که در آیهٔ شریفهٔ ﴿وَكَأَيِّن مِّنْ ءَايَةٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾[1] می‌فرماید، به آدم نشان می‌دهد و به انسان می‌فهماند. آیات ما می‌آید بر اینها می‌گذرد و اینها می‌بینند و مشاهده می‌کنند و احساس می‌کنند و سرشان را پایین می‌اندازند! ﴿وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾ سرشان را پایین می‌اندازند درحالی‌که باید هر آیه‌ای که پیدا می‌شود آن را بگیری و بر خودت منطبق کنی، یک قضیه‌ای مشاهده می‌کنی آن قضیه را بگیری و بر خود منطبق کنی. یک قضیهٔ دیگر و یک قضیهٔ دیگر و از هرکدام از این قضایایی که هر روز و روزمره و در موارد مختلف و جریانات و حوادث مختلف برای انسان پیدا می‌شود، انسان باید آن مسائل را بگیرد و بر خود منطبق کند. جریاناتی که در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم اتفاق افتاده است، آنها را بخوان و بر خودت منطبق کن. اگر خودت آن موقع بودی چه می‌کردی و چه‌کار می‌کردی؟! جریاناتی که در زمان سیدالشهدا علیه‌السّلام اتفاق افتاد بخوان. مُبلّغ مسلم بن عقیل عمامه سرش است و قبا همین قبایی که ما می‌پوشیم و عبا همین عبایی است که ما می‌پوشیم! مُبلّغ مسلم بن عقیل روز عاشورا جلوی امام حسین علیه‌السّلام شمشیر دست می‌گیرد! تو که مُبلّغ بودی، تو که برای مسلم بن عقیل سراغ مردم رفتی تا بیعت بگیری، اینها همه چیست؟! اینها همه برای ما عبرت است! نگاه نکن به آن موقع که داری تبلیغ می‌کنی، نگاه کن ببین این تبلیغ در کجای از قلب تو قرار گرفته است، به آن نگاه کن! ﴿وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾ باید انسان اینها را [مایهٔ عبرت خود قرار دهد].

انحصار راه خدا در تبعیت از راه اولیاء

بزرگان و اولیاء خدا اینها را به ما می‌گفتند، می‌گفتند که بیایید از این مسائل و از این جریانات و از این اموری که خودتان مشاهده می‌کنید، یکایک اینها را نگاه کنید، عبرت بگیرید، برای مشی و مرام خودتان استفاده کنید و به‌کار بگیرید. پس ما چه باید بکنیم؟ باید چه راهی را در پیش بگیریم؟ برویم این‌طرف واویلا! بیاییم این‌طرف وا مصیبتا! از کجا؟ همان راهی را که خودشان گفتند، نه این‌طرف

---

[1] . سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۵. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۳۱۱:

«و چه بسیار آیات و نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین وجود دارند که ایشان پیوسته بر آن مرور می‌کنند و می‌گذرند درحالی‌که از آن نشانه‌ها و علامت‌های توحید حقّ اعراض دارند.»

برو و نه آن‌طرف برو. برو همان‌جایی که خودشان گفتند و خودشان رفتند و خودشان رسیدند! درحالی‌که راه‌های مختلف انسان را نمی‌رساند و به جاهای دیگر می‌برد.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی *** کین ره که تو می‌روی به ترکستان است[1]

این راه‌ها همه به ترکستان است! فقط راه، راه اولیاء خدا است که آنها هم بیان کردند و هم خودشان نشان دادند که باید چه کرد و خودمان هم دیدیم و هم می‌بینیم. الحمدلله چیز مخفی نیست که بخواهیم پنهان کنیم و چیزهایی است که هر کسی خودش سر و کار دارد. اما چیزی که هست رفقا به شما بگویم خودمان را گول نزنیم و سرمان را در برف نکنیم، محض رضای خدا مدام توجیه نکنیم که اگر توجیه بکنیم سر خودمان کلاه رفته است! سر ملائکه کلاه نمی‌رود و سر خدا کلاه نمی‌رود، اگر تمام عالم هم کافر بشوند بر دامن کبریا ننشیند گرد!

توجیه و تأویل نکنیم، اشتباه بکنیم اشکال ندارد، خطا اشکال ندارد، ما معصوم نیستیم، معصوم چهارده نفر هستند! خدا ما را این‌طور خلق کرده است، می‌خواست ما را هم مثل معصومین خلق کند! الآن معصوم در دنیا یکی است فقط یکی، بقیه همه [معصوم نیستند] و هیچ استثنا هم ندارد و رودربایستی هم نداریم همه اشتباه می‌کنیم! مهم این است که وقتی اشتباه کردیم و متوجه شدیم برگردیم اما نه‌اینکه روی اشتباه بایستیم، توجیه کنیم، فرار کنیم، دنبال روزنه بگردیم و ماست‌مالی کنیم، اینها مسئله است! اشتباه می‌کنی بگو که اشتباه کردم، خیلی هم با سرافرازی بگو که اشتباه کردم و باز هم می‌کنم و بعدش هم می‌کنم و وقتی خدا نخواهد نه، ولی وقتی اشتباه کردم و متوجه شدم برمی‌گردم! همیشه این‌طوری باشیم دیگر راحت [هستیم]، نه از اینکه بعداً اگر قبلاً اشتباه کردی نگران هستی که بیایم اشتباه خودم را توجیه کنم، [می‌گویی که] بنده اشتباه کردم و نباید این حرف را بزنم و این خطا را نباید بکنم، کردم و بیخود هم بوده است و اگر الآن باشد دوباره تکرار نمی‌کنم. حالا مسئله داری؟! حرف داری؟! خودم دارم می‌گویم دیگر، [می‌گوید که] عجب پس شما اشتباه می‌کنی؟! [می‌گویم که] بله من اشتباه می‌کنم، تو نمی‌کنی؟! تو اشتباه نمی‌کنی و معصوم هستی؟! معنایش این است دیگر.

می‌گویند که آقا شما اشتباه کردید. [می‌گوید که] حالا اشتباه کردم که کردم، چه‌کار کنم؟! بنده این خطا را کردم، حالا می‌فرمایید که چه‌کار کنم؟! می‌گویند که خب حالا این خطا را کردی به حرف‌های شما بعداً اعتماد نیست. [می‌گوید که] اعتماد نکن، چه کسی گفته اعتماد کنی؟! اصلاً چه کسی گفته حرف‌های من را گوش کنی؟! چرا اصلاً بیخود وقت خودت را می‌گذاری که بیایی حرف‌های من را گوش بدهی؟!

اشتباه، لازمهٔ خلقت انسان

نسبت به خطای گذشته نفس ما در گرو، در زنجیر، در تعلق و ربط آن می‌ماند و نمی‌گذارد حرکت کنیم چون راحت است. خدایا تو ما را بشر خلق کردی و بشر هم خطا می‌کند، بشر هم اشتباه می‌کند و بنده هم در این مورد اشتباه کردم، خدا هم می‌گوید که بله من کاری با تو ندارم، توبه کن، من کاری ندارم! خودم می‌دانم خطا کردی و خودم این‌طوری خلقت کردم. خب وقتی خدا می‌گوید که ما خودمان تو را این‌طور خلق کردیم که اشتباه کنی، [دیگر مسئله‌ای نیست]. خدا می‌گوید که فقط جلوی من نایست، مقابله نکن، استکبار نکن و انکار نکن، بقیه‌اش مسئله نیست و بقیه‌اش مهم نیست! فقط جلوی من نایست و نگو تو یکی من یکی! همین‌طور نسبت به آینده هم ذهن ما هیچ تعلق و گره و چیزی ندارد.

یکی از دوستان بود که بسیار طبیب ماهر و شاید بی‌نظیری بود. برای من می‌گفت که وقتی که من عمل می‌کنم ـ البته آن موقع‌ها، چون بعداً این‌طور نبود، بعداً که یک مقدار با ما رفیق شد [تغییر

---

[1]. ***گلستان سعدی***، باب دوم اخلاق درویشان.

کرد] چون کار ما تخریب است، اصلاح که نمی‌کنیم! فقط کار ما خراب کردن است! ـ و می‌دیدم این فیلم عمل من را در تلویزیون نشان می‌دهند و همه می‌بینند، یک حالت نگرانی و دلهره برای من پیدا می‌شد که مثلاً نکند من در حین عمل در فلان نقطه می‌بایستی که بهتر از این، این کار را انجام بدهم [و انجام ندادم!] چون خیلی عمل مهمی بود. حالا اسم نمی‌برم لابد رفقا می‌دانند، [می‌گفت که] من همین‌طور با دلهره نگاه می‌کردم تا این فیلم تمام شد، وقتی می‌دیدم می‌گفتم که الهی شکر الحمدلله! این‌طور نبوده است. چون می‌دانم حالا میلیون‌ها نفر دارند می‌بینند!

این برای چیست؟! این برای این است که شخص در نفس خودش و در شخصیت خودش و در فضای خودش یک مسئله و خصوصیتی دارد و آن چهرهٔ خودش و آن شهرت و معروفیتی که از او در همه‌جا هست برای او یک فضایی به‌وجود آورده است که نفس او با آن فضا درگیر می‌شود! همیشه گیر است که نکند فلان‌جا اشتباه کردم، الآن فرض کنید که ده میلیون نفر دارند عمل من را نگاه و تماشا می‌کنند. ولی یک مدت که گذشت می‌گفت که نه دیگر حالا خوب شدم حالا با تو این‌طور خراب شد! می‌گفت که اگر هم اشتباه می‌کردم هرهر خودم می‌خندیدم! از آن گیر گسسته و باز شد! دیگر اشتباه می‌کنم، من هم یک بندهٔ خدا، حالا بهترین پزشک دنیا هستم و واقعاً هم هستم حالا آمد و یک خطایی کردیم، آسمان که به زمین نیامده و طوری نشده است، چرا من باید گیر باشم؟! اگر من معصوم باشم و این عصمت را هم از خودم بدانم نه از خدا، اگر عصمت را از خودم دیدم آنجا باید ناراحت باشم، نگرانی، دغدغه و اضطراب داشته باشم که با وجود این عصمتی که دارم این خطا توجیه پیدا نمی‌کند. اما نه من معصوم هستم و نه‌اینکه فرض کنید که یک همچنین قدرت و اراده‌ای داریم که همه چیزمان را [درست انجام بدهیم] حالا برفرض بگویند که فلان‌جا فلان دکتر اشتباه کرد! بگویند، این چه ایرادی دارد؟!

همین‌طور نسبت به همهٔ ما، همهٔ ما در هر شرایط [و] در هر موقعیت که هستیم اگر خود را از این تعلق بیرون بیاوریم، چقدر آزاد می‌شویم؟! چقدر راحت می‌شویم؟! در عین اینکه باید مراقبه کنیم و دقت کنیم و نسبت به مسائل [مراقبه داشته باشیم].

درخواست علاّمه طهرانی از افراد برای بررسی تألیفات ایشان و بیان اشکالات آنها

مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه این ولیّ الهی ـ دیگر بالاتر از این شما چه کسی را می‌خواهید؟! ـ وقتی کتاب می‌نوشتند می‌گفتند که بخوان و اشکالاتش را فردا اطلاع بده! من این کتاب را می‌خواندم و چند جایش را اشکال می‌گرفتم و ایشان تصحیح می‌کردند. حالا مگر کتاب قرآن است که نباید یک کلمه‌اش این‌طرف و آن‌طرف بشود؟! نه، البته در همان مباحثی که مطرح هست بنده راجع به این مسئله توضیح داده‌ام که چطور این مسائل از اولیاء الهی سر می‌زند و صدور پیدا می‌کند. حالا ایشان هم ناراحت بشوند که عجب! او رفته حالا چندتا اشکال هم از این کتاب من گرفته است! حالا که این اشکال گرفته است من چطوری با او صحبت کنم؟! نه در نفس ایشان یک همچنین مسئله‌ای پیدا می‌شد و نه در من که حالا من آمدم اشکال گرفتم، یک چیز را نوشتند و من هم گفتم که این اشکال دارد و ایشان هم درست کردند و تمام شد و رفت، نه هیچ قضیه‌ای اتفاق افتاد و نه مشکلی پیش آمد.

حالا آدم یک جا یک حرف می‌زند البته درست هم زده نه‌اینکه غلط بوده است ولی گیرم که اشتباه بوده است. [می‌گویند که] سی سال قبل چرا اصلاً تو آن حرف را زدی؟! [می‌گویم که] دلم خواست بزنم! [می‌گوید که] نه اشتباه بوده است. [می‌گویم که] اشتباه بوده است، بعدش چه؟! اصلاً اشتباه بوده است، ـ من که اشتباه نکردم ـ اصلاً می‌گویم که بسیارخوب این اشتباه بوده است. [می‌گوید که] نه، شما که اشتباه می‌کنی پس دیگر نباید بیایی صحبت کنی! گفتم که یعنی چه که نباید صحبت بکنم؟! این حرف‌ها چیست؟! [می‌گوید که] نباید صحبت کنی! [گفتم که] چه‌کار کنم، پس بروم در خانه بگیرم بنشینم؟! [می‌گوید که] نه. توجه می‌کنید؟! چرت و پرت است!

بیان طریقهٔ سیر سریع در نفس

همهٔ ما بشر هستیم و همهٔ ما خطا می‌کنیم و همهٔ ما با این حال باید جلو برویم، اگر این حال باشد انسان سریع جلو می‌رود! این را سیر سریع در سلوک می‌گویند! سیر سریع در نفس این است یعنی نفس از تعلق نسبت به آنچه را که می‌تواند مانع بشود رها و گسسته باشد! این مثل آن پرنده‌ای می‌ماند که یک‌مرتبه او را رها کنند و او با سرعت در فضا حرکت کند. اما نه اگر انسان در یک همچنین فضایی باشد، او مثل آن پرنده‌ای می‌ماند که هزار نخ و طناب و ریسمان به پاهایش بستند و او می‌خواهد به این‌طرف و آن‌طرف بال بزند ولی اینها نمی‌گذارند حرکت کند، آن تعلق نمی‌گذارد! این نفس از آنچه را که باید از آن کثرات و توغل در هواها و شهوات خارج بشود و به‌سمت تجرد برود، این فضا با فضای تجرد در تعارض است یعنی مانع است. دو فضای مختلف و دو محیط مختلف و دو عالم مختلفی که هرکدام از اینها برای خودشان حساب و کتابی دارند و هر کسی در این فضا است از آنجا خبری نیست و هر کسی در آن فضا است همهٔ اینها را رها کرده و از این مطالب گذشته است.

امیدواریم خدای متعال ما را از این مسائل برهاند و از این گرفتاری‌ها نجات بدهد و حقایق خودش را بیش از پیش برای ما روشن و آشکار و ما را موفق به حرکت و عبور از این مسائل قرار بدهد.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد